

تأثیر انقلاب‌های عربی بر سیاست‌گذاری خارجی ترکیه (بر مبنای نظریه نقش)

طاهره ابراهیمی فر *

حامد یعقوبی فر **

چکیده

اصل عدم دخالت در مسائل خاورمیانه، به عنوان اولویت سیاست‌گذاری خارجی ترکیه در بیشتر دوران قرن بیستم مطرح بود. اما در طول دهه گذشته، ترکیه به طور قابل ملاحظه‌ای از سنت کمالیستی و درون‌گرای خود فاصله گرفته و نقشی فعال در منطقه اتخاذ نموده است. از این رو، بعد از قدرت‌گیری حزب عدالت و توسعه در سال ۲۰۰۲، ترکیه در چارچوب رویکرد مشکل‌صفر با همسایگان، روابط نزدیکی را با رقبای دیرینه خود، یعنی سوریه، ایران و عراق برقرار نمود، در سازمان همکاری اسلامی نقش رهبری به خود گرفت، در کنفرانس‌های اتحادیه عرب حضور یافت و به نیروهای سازمان ملل مستقر در لبنان کمک کرد.

*. دانشیار و عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

** دانشجوی دکتری علوم سیاسی (سیاست‌گذاری عمومی) دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، (نویسنده مسئول: yaghoubifar@gmail.com).

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۴/۱۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۳/۰۶

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره نوزدهم، صص ۱۴۲ - ۱۱۳.

همچنین آنکارا در حل اختلافات بین رژیم اسرائیل و سوریه (۲۰۱۰-۲۰۰۸) و همین‌طور پرونده هسته‌ای ایران نقش میانجی به خود گرفت. این تغییر در سیاست‌گذاری خارجی ترکیه و پیرو آن تعریف نقش‌های جدید در سایه تحولات سیاسی خاورمیانه از سال ۲۰۱۱ که باعث بروز اعتراضات و سرنگونی برخی حکومت‌های این منطقه شد، بیشتر حائز اهمیت بوده و تغییراتی را نه تنها در سیاست‌های ترکیه بلکه در کشورهای منطقه به وجود آورده است. بنابراین، این پژوهش به دنبال بررسی سیاست‌گذاری خارجی ترکیه در چارچوب نظریه نقش از طریق سوال اصلی ذیل است: «قیام‌های عربی چه تاثیری بر برداشت‌های نقشی سیاست‌گذاری خارجی ترکیه در قبال خاورمیانه داشته است؟» بر این اساس، پژوهش حاضر مبتنی بر روش اسنادی و کتابخانه‌ای، بر این فرض استوار است که «قیام‌های عربی موجب تغییر در برداشت‌های نقش ملی بر مبنای قدرت نرم ترکیه به سوی برداشت‌های مادی و سخت نقش ملی در قبال خاورمیانه شده است». لذا، هدف این نوشتار شناخت نقش‌های تعریف شده ترکیه در سیاست‌گذاری خارجی پیشین خود و تبیین تاثیر تحولات سیاسی خاورمیانه در نقش‌های جدید در سیاست‌گذاری خارجی این کشور است.

واژه‌های کلیدی: سیاست‌گذاری خارجی ترکیه، نظریه نقش، انقلاب‌های عربی، هویت.

خودسوزی جوانی در اواخر سال ۲۰۱۰ در تونس به علامت اعتراض به سیاست‌های اقتصادی و سیاسی حکومت این کشور، سوژه نخست بسیاری از رسانه‌های مهم جهان، سایت‌ها و شبکه‌های اجتماعی و در نهایت موجب شورش گسترده در آن کشور شد. اما مهم‌تر از آن، گسترش این اعتراض‌ها و پیوستن مردم در دیگر کشورهای عربی به این نوع مبارزه آزادی‌خواهانه بود. مبارزه‌ای که از دسامبر ۲۰۱۰ تاکنون، منطقه خاورمیانه را دستخوش فرآیندی تاریخی از تغییر و دگرگونی کرده است. تحولاتی که از آن به بهار عربی^۱ یا بیداری اسلامی^۲ تعبیر می‌شود، باعث شد برخی رژیم‌های اقتدارگرای منطقه مانند بحرین یا در شرف از دست دادن مشروعیت خود قرار گیرند، یا مانند مصر، یمن، لیبی و تونس به کلی ساقط گردند. اگرچه این جنبش‌ها با امید به دموکراسی‌سازی بیشتر در منطقه آغاز شدند، با این وجود منطقه را تا حد بسیار زیادی به سوی بی‌ثباتی وسیع سوق دادند. از یک سو، این روند همچنان در بهار خود قرار دارد، چرا که مسیر و چشم‌اندازی را برای تغییر و دگرگونی گشوده، اما از سوی دیگر، تغییر رژیم‌های کهنه، محیطی از ناامنی و عدم اطمینان را به دلیل غیرقابل پیش‌بینی بودن وقایع و هرج و مرج ایجاد نموده است (Keyman, 2013: 7). به علاوه، این تحولات موجب شده که بسیاری از بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی در خصوص جایگاه، موقعیت و نقش خود در رابطه با سیاست‌های خاورمیانه‌ای تجدید نظر نمایند. برخی به دنبال‌روی از سیاست‌های موجود خود ادامه می‌دهند، در حالی که بعضی دیگر، سیاست‌گذاری خارجی جدیدی را بر اساس وضعیت در حال ظهور ایجاد نموده‌اند. در نتیجه، تغییر جهت‌گیری بازیگران موجب ایجاد دستور کار جدیدی در راستای مباحث پژوهشی و تحلیلی با هدف توضیح وضعیت نوین

1. Arab Spring
2. Islamic Awakening

خاورمیانه شده است.

در این چارچوب، ترکیه یکی از کشورهای کلیدی است که تحت تاثیر قیام‌های عربی قرار گرفته است. تا زمان شروع این رخدادها، ترکیه از روابط ممتاز و پیوندهای اقتصادی قدرتمند با این حکومت‌های خاورمیانه از طریق تجارت مرزی، سرمایه‌گذاری و کمک‌های خارجی و همچنین از طریق ابزارهای فرهنگی و اجتماعی مانند سریال‌های ترکیه‌ای، بورس‌های تحصیلی و مولفه مذهب بهره می‌برد (Barkey, 2011: 12). در حالی که برخی از این ارتباطات در سایه تحولات سیاسی خاورمیانه تخریب شده است، قیام‌های منطقه تاثیر ترکیه را به طور کلی افزایش داده‌اند، زیرا این کشور برخلاف گذشته سعی در بازیگری نقشی فعال‌تر در منطقه داشته است.

با این توضیح، نظریه نقش^۱ عرضه‌کننده ابزاری مناسب برای تبیین تغییرات در سیاست‌گذاری خارجی بازیگران است. این نظریه فرض می‌کند که سیاست‌گذاری خارجی دولت‌ها بر اساس برداشت‌های نقشی سیاست خارجی آنها که در چارچوب محیطی متأثر از عناصر متفاوتی از سیاست‌های داخلی و بین‌المللی بیان می‌شود، شکل می‌گیرد. این فرض وجود متغیرهای سیستمی که بازیگران را محدود کرده (Waltz, 1979: 73) و انگیزه آنها در دنبال کردن نفع مطلق (Keohane, 1984: 32) یا تبیینات مبتنی بر هویت برای رفتار سیاست خارجی کشورها را محدود می‌نماید، را رد نمی‌کند (Wendt, 1999: 91). با این وجود، از طریق ترکیب منابع مادی و معنوی سیاست‌گذاری خارجی، نظریه نقش به محققان چارچوبی پژوهشی را عرضه می‌کند که قادر به تبیین ترجیحات مختلف سیاست خارجی است.

لذا، این پژوهش به دنبال بررسی نقش‌های سیاست خارجی ترکیه در چارچوب نظریه نقش با تاکید بر قیام‌های کشورهای عربی می‌باشد. بر این اساس، پژوهش حاضر در پی پاسخ به سوال اصلی ذیل است: «قیام‌های عربی چه تاثیری بر برداشت‌های نقشی سیاست خارجی ترکیه در قبال خاورمیانه داشته است؟» پژوهش بر این فرض استوار است که «قیام‌های عربی موجب تغییر در برداشت‌های نقش ملی بر مبنای قدرت نرم ترکیه به سوی برداشت‌های مادی نقش ملی در قبال خاورمیانه شده است».

۱. رهیافت نظری: نظریه نقش و تحلیل سیاستگذاری خارجی

تحلیل سیاست‌گذاری خارجی به عنوان زیررشته‌ای از روابط بین‌الملل در خلال ۵۰ سال اخیر در حال گسترش و پر کردن شکاف میان نظریه بوده است که هسته و شیوه این رشته را می‌سازد. با تاکید بر بازیگر خاص، تحلیل سیاست‌گذاری خارجی بر روندی تمرکز می‌کند که در آن تصمیمات سیاست خارجی اتخاذ شده و بازیگران در آن دخالت دارند و هدف آن، عرضه چارچوب‌های نظری است که به جای ارائه ادعاهای تعمیم‌یافته درباره سیاست بین‌الملل، می‌تواند به عنوان ابزارهای عملی در تحلیل نیز به کار رود (Hudson, 2005: 3).

چارچوب «پیش‌نظریه» روزنا یکی از بخش‌های اصلی در متون علمی این زمینه است. وی هشت گونه‌شناسی متفاوت از کشور (دولت) را بسط می‌دهد و متغیرهای تاثیرگذار در سیاست خارجی هر نوع از آنها را تعیین می‌نماید. برای مثال، در ایالات متحده که نشان‌دهنده گونه کشور «توسعه‌یافته-بزرگ-آزاد» مورد نظر روزنا است، ترتیب متغیرهای تاثیرگذار بر تصمیم‌گیری سیاست خارجی شامل نقش، جامعه، دولت، متغیرهای سیستمی و رهبر می‌باشد (Rosenau, 1966: 115). بر طبق این تحلیل، به نظر می‌رسد نقش‌های ملی، تعیین‌کننده اصلی سیاست خارجی در کشورهای توسعه‌یافته آزاد باشد که توسط به اصطلاح «نظریه‌های اصلی روابط بین‌الملل» (مانند رئالیسم یا لیبرالیسم) نادیده گرفته شده است. روزنا، مفهوم نقش را به عنوان یک واحد تحلیلی که با متغیرهای سیستمی، ملی و فردی که توسط نظریه‌های روابط بین‌الملل تاکید شده و در رقابت است، بیان می‌کند (Rosenau, 1984: 245).

از سوی دیگر، مفهوم «نقش» نخستین بار توسط جامعه‌شناسان برای توصیف این که افراد چگونه مفروضات و ارزش‌های خاص را در طول تعاملات خود با دیگران نسبت می‌دهند، مورد استفاده قرار گرفت (Harnish, 2011: 12). با این حال، نظام‌مندترین تلاش به منظور استفاده از نظریه نقش در تحلیل سیاست‌گذاری خارجی توسط هولستی صورت پذیرفت که عبارت «برداشت نقش ملی» را برای توصیف آن به کار برده است. به تعبیر هولستی، برداشت نقش ملی شامل «تعاریف سیاست‌گذاران از تصمیم‌گیری، تعهدات، قوانین و اقدامات مناسب برای کشورشان و نیز تعریف آنها از نقشی که کشور باید به صورت مداوم در نظام بین‌المللی و یا در سیستم‌های منطقه‌ای تابعه انجام دهد»

می‌باشد (Holsti, 1970: 245). از سوی دیگر، هولستی جهت‌گیری‌های نقش بازیگران دولتی را در سیاست‌های جهانی مشخص کرده و بیان می‌کند که نظریه‌پردازان باید به فراتر از طبقه‌بندی‌های متصلب موجود بازیگران سیاست خارجی نگاه کنند که شامل «غیرمتعهدها»^۱، «رهبران بلوک»^۲، «متوازن‌کننده»^۳ و «اقمار»^۴ است (Holsti, 1970: 234). در این چارچوب، برداشت‌های نقش ملی که به عنوان برآیند جهت‌گیری سیاست خارجی کشور و پاسخ‌های آن به وقایع سیاسی-بین‌المللی به نظر می‌رسد، تشکیل‌دهنده شناساگرهای اصلی رفتار سیاست خارجی کشور می‌باشد. هولستی تحلیلی محتوایی از سخنرانی‌های رهبران برخی کشورها از ژانویه ۱۹۶۵ تا دسامبر ۱۹۶۷ انجام داده و ۱۷ نقش سیاست خارجی را به دست آورده است. وی استدلال می‌کند که تمام بازیگران دولتی در سیاست بین‌الملل می‌توانند از منظر عدسی این نقش‌ها بررسی شوند و همچنین مشخص کردن آنها به دانشمندان علوم سیاسی امکان پیش‌بینی سیاست خارجی آینده یک بازیگر خاص را می‌دهد. در چارچوب هولستی، مفهوم نقش به عنوان تجلی خود به عنوان رهبر قلمداد می‌شود (Holsti, 1970: 233).

بر این اساس، استفاده گسترده از نظریه نقش در تحلیل سیاست‌گذاری خارجی گاهی اوقات موجب سردرگمی در میان پژوهشگران شده است؛ مبنی بر اینکه نقش دقیقاً چیست، برداشت‌های نقش ملی چگونه ایجاد می‌شوند و حاملان اصلی این برداشت‌های نقش ملی چه کسانی هستند. از این‌رو، ضروری است که به ارائه یک پیش‌زمینه نظری منسجم‌تر از نظریه نقش به منظور اتخاذ یک تعریف ملموس‌تر که در درک هر چه بهتر محورهای پژوهش حاضر کمک خواهد کرد، بپردازیم. پیرو تعریف ارائه‌شده توسط هولستی از نقش، یک تعریف روشن از برداشت‌های نقش ملی به شرح زیر است: «برداشت‌های نقش ملی شامل دیدگاه‌ها و ادراکات به اشتراک گذاشته در داخل کشور در مورد نقش مناسب و هدف دولت به عنوان یک مجموعه اجتماعی در عرصه بین‌المللی می‌باشد. این برداشت‌ها محصولی از تاریخ، حافظه و فرآیند اجتماعی شدن کشور هستند. آنها ممکن است در طول سالیان به چالش کشیده شوند، اما غالباً تداوم می‌یابند» (Krotz

1. Non-aligned
2. Bloc leaders
3. Balancers
4. Satellites

6: 2002). رویکرد دیگری توسط هایمنس اتخاذ شده است که برداشت‌های نقش ملی را این‌گونه تعریف می‌کند: «درک افراد از هویت کشور»- احساس فرد یا گروه از جایگاهی که یک ملت به طور طبیعی در آن قرار گرفته و چگونه به طور ذاتی در مقایسه با دیگران در عرصه بین‌الملل تعریف می‌شود (Hymans, 2006: 18). تعاریف کروتز و هایمنس نمونه‌های خوبی از دو مکتب مختلف فکری است که نظریه‌پردازان نقش را بر اساس تشکیل برداشت‌های نقش ملی تقسیم می‌کند. هارنیش بین دانشمندان آمریکایی که اهمیت کیفیت‌های مادی یا شناختی را به عنوان عوامل تعیین‌کننده شکل‌دادن به نقش ملی برجسته می‌سازند و دانشمندان اروپایی که رویکردی سازه‌انگاره را که بر اهمیت تعامل اجتماعی تاکید داشته و در آن «نقش دلیل عمل» است، اتخاذ می‌کنند، تمایز قائل می‌شود (7: 2011, Harnish). با این حال و با وجود این تمایز اساسی، مهم است به این نکته اشاره شود که صرف‌نظر از عوامل داخلی (قابلیت‌ها و هویت‌ها) که به برداشت‌های نقش ملی شکل می‌دهند، تمام دانشمندان نظریه نقش بر این اصل توافق دارند که برداشت‌های نقش ملی همچنین در واکنش به انتظارات دیگران شکل می‌گیرند (Thies, 2010: 13). به عنوان یک ابزار تحلیلی، نظریه نقش تا آنجا که به مطالعه سیاست بین‌الملل مربوط می‌شود، شامل مزایای قابل توجهی است. نظریه نقش تعدادی از گونه‌شناسی‌ها را ارائه می‌دهد که محققان می‌توانند به منظور دسته‌بندی و معنابخشی به رفتارهای متنوع سیاست خارجی مورد استفاده قرار دهند. علاوه بر این، از آنجا که نظریه نقش رفتارهای خاص را به برداشت‌های خاص از نقش ملی مرتبط می‌سازد، قادر به پیش‌بینی‌هایی در مورد گزینه‌های سیاست خارجی کشورها که به یکی از چند نقش مختلف منتسب هستند، می‌باشد (8: 2015, Ifantis et. al).

۲. مرور ادبیات پژوهش

در میان پژوهش‌هایی که در خصوص نظریه نقش و کاربرد آن در بررسی رفتار سیاست خارجی کشورها انجام پذیرفته است، چندین نمونه قابل ذکر است. واکر مفهوم نقش را فراتر از موارد مذکور برده و استدلال می‌کند که علاوه بر عناصر تعامل‌گرا، واژه «نقش» بر مبنای پاسخ‌های شناختی ساخته می‌شود (Walker, 1987: 269). بر

طبق این برداشت، یک نقش نه تنها یک خود-استنادی^۱ است، بلکه همچنین شامل مجموعه‌ای از رفتارها می‌باشد که به عنوان اعمال و پاسخ‌های شناختی به انتظارات محیط بیرونی بسط یافته است. تایز معتقد است که تعمیم‌دادن این واژه، نظریه نقش را ابزاری موفقیت‌آمیزتر برای تحلیل سیاست‌گذاری خارجی می‌سازد که بر یک گستره اجتماعی تمرکز می‌کند که در آن مجموعه‌ای از بازیگران به طور مستقل عمل می‌نمایند (Thies, 2009: 73). در نتیجه، اگرچه تمایل کلی در متون علمی در به دست آوردن برداشت‌های نقشی از سخنرانی‌های نخبگان سیاست خارجی است، تحلیل رفتار سیاست خارجی نیز یک راه مشروع در جهت استخراج نقش می‌باشد. نظریه نقش عرضه‌کننده چارچوبی برای تحلیل دولت‌ها به عنوان بازیگران سیاست خارجی است و برای کسانی که نه تنها یک نقش خاص را بازی می‌کنند بلکه موضعی را اتخاذ می‌نمایند که در آن مجموعه‌ای از نقش‌های متفاوت در تقاطع با یکدیگر قرار می‌گیرند.

در این راستا، هولستی تأکید می‌کند که دولت‌ها ممکن است بیش از یک نقش بازی کنند (Holsti, 1970: 276) که منجر به «تعارض میان نقشی» می‌شود (Barnett, 1993: 271). بازیگری که بیش از یک نقش بازی می‌کند، ممکن است تجربه کشمکش میان نقش‌ها را تجربه نماید. برای مثال، بارنت استدلال می‌کند که منشاء تعارض در خاورمیانه پیش از ۱۹۶۷ در تعارض میان نقش‌های آنهایی بود که از یک سو بر حق حاکمیت و استقلال تأکید و از سوی دیگر آنهایی که بر پان‌عربیسم تمرکز داشتند (Barnett, 1993: 272). به طور مشابه، توس بر تعارض در سیاست خارجی آلمان درباره اتخاذ نقش در رابطه با تعمیق یکپارچگی اتحادیه اروپا و نقش در رابطه با توسعه اتحادیه اروپا تمرکز می‌کند (Tewes, 1998: 117). هنگامی که نقش‌ها در تعارض باشند، بازیگر باید میان آنها انتخاب کند که ممکن است برداشت بازیگر از یک نقش خاص و چگونگی تأثیر آن بر رفتار سیاست خارجی را تغییر دهد (Barnett, 1993: 288).

همان‌طور که اشاره شد، نظریه نقش همچنین به عنوان هدف اصلی تحلیل سیاست‌گذاری خارجی عمل می‌کند که این هدف پر کردن شکاف میان نظریه و عمل است (Walker, 2010: 260). واکر تأکید می‌کند که نظریه نقش قادر به کاهش عدم قطعیت در نظریه‌های کلان از طریق تأکید آن بر موقعیت نقش است. وی معتقد است

که نظریه نقش به اندازه کافی اجتماعی بیان می‌شود تا تعامل اجتماعی بازیگران را در سیستم‌های تطبیقی پیچیده در نظر بگیرد که بسط‌دهنده تبیین‌های موفقیت‌آمیز و سیستماتیک برای روندهای مشخصی از رفتار سیاست خارجی تحت شرایط خاص است. به طور مشابه، تایز و برونینگ استدلال می‌کنند که هم نظریه روابط بین‌الملل و هم تحلیل سیاست‌گذاری خارجی بر «منازعه کنشگر-ساختار»^۱ تمرکز دارند، اگرچه ممکن است تا حدودی چشم‌اندازی متفاوت داشته باشند (Thies & Breuning, 2012: 1-4). از سوی دیگر، تحلیل سیاست‌گذاری خارجی با استفاده از روانشناسی اجتماعی مبتنی بر نظریه نقش، یک «رویکرد شناختی» را برای نقش‌ها اتخاذ نموده است و نظریه روابط بین‌الملل با استفاده از تحلیل برساختی^۲ الهام گرفته از جامعه‌شناسی به طور کلی یک «رویکرد ساختاری» را اتخاذ کرده است. این نویسندگان بیان می‌کنند که سنت تحلیلی فردگرای تحلیل سیاست‌گذاری خارجی می‌تواند با سنت ساختارگرای نظریه روابط بین‌الملل ترکیب شود و تئوری نقش پتانسیل این را دارد که نقطه ادغام باشد (Walker, 2010: 261).

بر این اساس، متون علمی از عملی بودن نظریه نقش استفاده کرده‌اند و مطالعات متمرکز بر تحلیل کشوری خاص فراوان هستند. برای مثال بائر استدلال می‌کند که سیاست خارجی هلند توسط تمایل آن به ظاهرشدن به عنوان مرکز حقوق بین‌المللی توصیف می‌شود (Baehr, 2000: 49). به طور مشابه، گراناتشتاین بر خود-تصویری ملی کانادایی متمرکز می‌کند که بر ذهنیت «انجام عمل خوب» در دنیای سیاست تأکید دارد؛ کانادا، کنوانسیون اتاوا را در سال ۱۹۹۶ به منظور ممنوع کردن مین‌های زمینی در تطابق با این نقش آغاز کرد (Granatstein, 1992: 13). هدتوفت سیاست خارجی تا حدی انزوای طلب دانمارک را با خود-تصویری دانمارکی‌ها از «بی‌اهمیتی بین‌المللی» مرتبط می‌داند (Hedetoft, 1993: 281). وی استدلال می‌کند که فاصله‌گیری دانمارکی‌ها از ایده‌های جهان‌گرایان و وحدت‌گرایان به این دلیل است که هویت ملی آن‌ها بر پایه حاکمیت و استقلال کشور کوچک، خنثی و نه چندان مهم از نظر بین‌المللی آنها می‌باشد. در همین راستا، برونینگ بیان سیاست خارجی هلند، بلژیک و بریتانیا را بر پایه کمک‌های خارجی در کنار هم قرار می‌دهد (Breuning, 1995: 235). وی توضیح

1. Structure-agent
2. Constructivist

می‌دهد که هلند نقش خود را به عنوان یک دولت عملگرا درک کرده است و به طور پایدار بیشترین کمک خارجی را در میان این سه کشور انجام می‌دهد، در حالی که بریتانیا کمترین کمک خارجی را دارد که همسان با نقش کارگزار (دلال) قدرت درک شده آن است. شافتز، آبرامسون و گریلوت سیاست‌های اوکراین و بلاروس را درباره رژیم منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای از طریق نظریه نقش تحلیل کرده‌اند (Chafetz et. al., 1996: 725). آنها تمایز قابل توجهی را میان نقش‌های ارجاع داده شده توسط صاحب منصبان دو کشور شناسایی می‌کنند. در حالی که رهبران اوکراین به نقش‌های «رهبر»، «رهبر سیستم جهانی»، «محافظ منطقه‌ای» و «ضد امپریالیست» اشاره می‌نمایند، رهبران بلاروس بر نقش‌های مثالی و میانجی یکپارچه‌ساز تاکید دارند. این تحلیل نشان می‌دهد که هر دو کشور سیاست‌های خارجی خود را بر اساس رژیم منع گسترش در تطابق با نقشی شکل می‌دهند که اغلب به آن اشاره دارند (Rikard, 2012: 93).

بر این اساس، سهم نظریه نقش را می‌توان با اشاره به چهار نکته خلاصه نمود. اول این که عرضه‌کننده یک چارچوب نظری است که همچنین برای تحلیل سیاست‌های خاص قابل استفاده است. دوم به درک نقش‌های چندگانه که توسط یک بازیگر خاص اجرا می‌شود، کمک می‌کند. سوم با اشاره به تعارض نقش، این نظریه می‌تواند تأثیر متقابل نقش‌های متفاوت را کنار هم قرار داده و نیروهای تغییر را به دست آورد. در نهایت، مفهوم نقش و چارچوب نظری برای تحلیل زمینه اجتماعی سیاست‌گذاری خارجی مناسب هستند. بنابراین، همان طور که مورد اشاره قرار گرفت، نظریه نقش فرض می‌کند که رفتارهای سیاست‌خارجی دولت‌ها از طریق برداشت‌های نقشی آنها شکل می‌گیرد که از سخنرانی‌های نخبگان سیاست‌خارجی مشهود است. لذا، در این پژوهش از سه روش برای شناسایی برداشت‌های نقشی در سیاست‌خارجی ترکیه در رابطه با منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا استفاده شده است. در ابتدا بر سخنرانی‌های سیاست‌خارجی عبدالله گل (وزیر امور خارجه ۲۰۰۳-۲۰۰۷)، احمد داوود اوغلو (وزیر امور خارجه ۲۰۰۹-۲۰۱۴) و رجب طیب اردوغان (نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور از سال ۲۰۰۳ تاکنون) تمرکز شده است. دوم این که از تعاریف نقشی هولستی استفاده شده و تلاش شد تا بین نقش‌ها با این تعاریف تطابق حاصل شود. سوم این که نقش‌های ویژه سیاست‌خارجی ترکیه که در اثر هولستی بیان نشده‌اند نیز در این تحلیل شامل شده‌اند.

۳. نقش‌ها در چارچوب سیاست‌گذاری خارجی ترکیه

همان‌طور که مورد اشاره قرار گرفت، نظریه نقش مولفه‌های فرهنگی/اندیشه‌ای، ژئواستراتژیک، سیاسی و اقتصادی سیاست‌گذاری خارجی یک کشور را از طریق استخراج برداشت‌ها و فیلترهای شناختی نخبگان دولتی تحلیل می‌نماید. در این راستا، بسیاری از مطالعات، سیاست‌گذاری خارجی ترکیه را با ارجاع به هویت دولت، فرهنگ، موقعیت جغرافیایی، عوامل مادی اقتصادی و ملاحظات استراتژیک/نظامی و همچنین ترجیحات سیاسی نخبگان دولت تحلیل کرده‌اند، اما تنها تعداد محدودی از این مطالعات به طور صریح یا ضمنی به نظریه نقش اشاره دارند (Yanık, 2011: 80). با این وجود، همچنان ممکن است ارجاعاتی را به برداشت‌های نقشی سیاست‌گذاری خارجی ترکیه مشاهده نمود، به خصوص در مطالعاتی که بر سیاست‌گذاری ترکیه در دوره پس از جنگ سرد تمرکز دارند. پرکاربردترین برداشت‌های نقشی در این مطالعات شامل موارد زیر است: «ترکیه به عنوان پلی میان قاره‌ها» (اروپا و آسیا)، «به عنوان پلی میان تمدن‌ها» (مسلمانان و مسیحیان)، (Aras, 2002: 11) «به عنوان یک دولت تجاری» (که در تلاش برای کاهش وابستگی تجاری خود به اروپا و افزایش روابط اقتصادی با خاورمیانه و آفریقا است) (Kirişçi, 2009: 17) و به عنوان یک «مدل لیبرال/دموکرات» برای جهان اسلام (Aras, 2002: 11).

به عنوان مثال، آراس استدلال می‌کند که انتهای جنگ سرد و خلاء قدرت نوظخته در آسیای مرکزی و قفقاز، اثرات حیاتی بر سیاست‌گذاری خارجی ترکیه داشته است. برای بهره‌برداری از فرصت‌هایی که در این موقعیت پدیدار شده‌اند، آراس معتقد است که ترکیه در جهت استفاده از نقش خود به عنوان پل برای ایجاد پیوندهای اقتصادی و سیاسی و همچنین یافتن راه‌حلی برای تعارضات قومی خود تلاش کرده است (Aras, 2002: 12). یانیک همچنین تحلیل مفصلی از نقش «پل» ارائه داده و بیان می‌کند که این استعاره توسط نخبگان ترکیه به عنوان یک استراتژی استدلالی از دهه ۱۹۹۰ به کار گرفته شده است و صاحب‌منصبان سیاست‌گذاری خارجی، آن را برای توجیه اهداف خود و بازسازی هویت و نقش بین‌المللی ترکیه به صورت مدلی برای شرق در رابطه با سیستم سیاسی سکولار و اقتصاد پویای آن، در آغوش کشیده‌اند (Yanık, 2009: 530). با این وجود، یانیک اشاره می‌کند که از زمان ۱۱ سپتامبر و استقرار دولت حزب عدالت و توسعه، استفاده از استعاره پل به استفاده از مذهب تغییر کرده است و معنای آن را از «پل قاره‌ای»

به «پل تمدن‌ها» تغییر داده است (Yanık, 2009: 533).

در مقاله‌ای متاخرتر، یانیک شیوه‌های استدلالی سیاست‌گذاری ترکیه را تحلیل می‌کند که برای برساخت یک درک «استشناگرا» از موقعیت ترکیه در سیاست بین‌الملل عمل می‌کند (Yanık, 2011: 83). یانیک استدلال می‌کند که ترکیه به عنوان یک کشور استثناء مطرح شده است، زیرا هم بخشی از غرب و هم بخشی از شرق است. این نقش به ترکیه فرصتی را به عنوان یک میانجی/صلح‌آور در سیاست جهانی عرضه می‌کند و توسط مشخصه جهان‌وطنی و چندگانه ترکیه که از تاریخ عثمانی به ارث برده شده است، تغذیه می‌شود. یانیک همچنین تأکید می‌کند در حالی که این مساله به اهداف نخبگان معاصر سیاست‌گذاری خارجی کمک می‌کند، چنین تصور نوع‌ثمنی‌گرا دارای پتانسیل به منازعه کشاندن بینش سیاست‌خارجی سنتی است که بر اساس کمالیسم^۱ و تأکید آن بر خلوص (ترکی) به جای وطن‌شهری بنا شده است (Yanık, 2011: 84).

چنین درک سنتی همچنین مورد تأکید تانک در تحلیل وی از سیاست‌خارجی معاصر ترکیه قرار گرفته است (Tank, 2006: 463). وی استدلال می‌کند که کمال آتاتورک، جمهوری ترکیه را در سال ۱۹۲۳ با این قصد که بخشی از تمدن غرب شود، تاسیس کرد و هرگونه تغییر لازم برای نیل به این هدف را اتخاذ نمود. در راستای این هدف، نخبگان ترکیه یک هویت غربی را برای ترکیه توسعه دادند و میراث اسلامی آن را منکر شدند. با این وجود، پس از حملات ۱۱ سپتامبر آن میراث دیگر مانع قلمداد نمی‌شد و در عوض به خصیصه‌ای قابل عرضه همراه با ساختار دموکراتیک کشور بدل گردید؛ ترکیه به الگوی بالقوه‌ای برای کشورهای منطقه و همچنین متحدی مهم برای کشورهای غربی به خصوص آمریکا تبدیل شد. نویسنده تأکید می‌کند که رهبران حزب عدالت و توسعه برای تغییر هویت ترکیه از یک «هویت غربی» به یک هویت «مترقی، دموکراتیک و مسلمان» تلاش کرده‌اند (Tank, 2006: 464).

کریشچی دورنمای نقشی جایگزین را برای سیاست‌خارجی ترکیه با اشاره به آن به عنوان «دولت تجاری» ارائه می‌کند (Kirişçi, 2009: 17). وی استدلال می‌کند که حلقه‌های تجاری داخلی قدرتمند در سیاست‌خارجی ترکیه در دوره حزب عدالت و توسعه بسیار موثر بوده‌اند و مشارکت فعالانه حزب عدالت و توسعه در مناطق مجاور در سایه

ملاحظات اقتصادی نخبگان ترکیه هدایت می‌شود (Kirişçi, 2009: 18).

آراس و گورنر یک رویکرد نظریه نقش جامع را برای سیاست خارجی ترکیه با به‌کارگیری روش هولستی توسعه داده‌اند (Aras and Gorener, 2010: 80). از طریق تحلیل سخنرانی‌های رهبران حزب عدالت و توسعه، آنها شش نقش را در سیاست خارجی اخیر ترکیه مشخص می‌کنند، از جمله؛ «رهبر منطقه‌ای»، «محافظ منطقه‌ای»، «همکار زیرسیستم منطقه‌ای»، «همکار زیرسیستم جهانی»، «سرمشق» و «پل» (Aras and Gorener, 2010: 81). این نویسندگان تاکید می‌کنند که رهبران دارای برداشتهای نقشی هستند که تصمیمات سیاست خارجی آنها را به سمت حیطه‌های سیاست مشخصی هدایت می‌کند و از این رو این برداشتها مشارکت فعالانه آنها با خاورمیانه را هدایت می‌کند.

۴. برداشتهای نقشی حزب عدالت و توسعه در رابطه با خاورمیانه (۲۰۱۱-۲۰۰۲)

۴-۱. زمینه تاریخی

به نظر می‌رسد که سیاست‌های خاورمیانه‌ای حزب عدالت و توسعه از طریق بحرانی در چهارمین ماه دوران تصدی آن ظاهر شد. بحث بر سر این که آیا ترکیه به ائتلاف علیه عراق می‌پیوندد، دستور کار سیاسی این کشور را برای مدتی به خود مشغول کرد. با مخالفت پارلمان با حرکت دولت در اول مارس ۲۰۰۳ برای حضور ترکیه در ائتلاف و باز کردن قلمرو ترکیه به روی نیروهای آمریکایی، ترکیه از دخالت مستقیم در جنگ عراق اجتناب نمود (Taydas, 2013: 217). از لحاظ اخلاقی، این مساله تصمیم دشواری برای حزب عدالت و توسعه بود که نماینده موضع محافظه کارانه مردم بود و پیوستن به جنگ، آن را در برابر هواداران سیاسی اش آسیب‌پذیر می‌ساخت (Raptopoulos, 2004: 2). با این وجود، رهبری حزب عدالت و توسعه که از دخالت بیشتر دفاع می‌کرد، استدلال نمود که ترکیه باید یک سیاست خارجی فعال را در خاورمیانه دنبال کند و در نتیجه تحولات عراق مانع جدایی احتمالی منطقه کردنشین از عراق شود.

استدلال ما در این پژوهش این است که سیاست خارجی ترکیه در قبال خاورمیانه در تطابق با این دو نکته در سال‌های بعدی شکل یافته است. ترکیه یک سیاست خارجی فعالانه را در منطقه با تاکید بر قدرت نرم پیش گرفت (Altunisik, 2008: 41). در تطابق

با این بینش، سیاست به صفر رساندن مشکلات با همسایه‌ها اولویت یافت. در این راستا، ایجاد روابط حسنه با سوریه را می‌توان به عنوان پیامدی از این سیاست دانست. دیدار رئیس‌جمهور سزر در سال ۲۰۰۵ از سوریه (Altunisik & Tur, 2006: 229)، جلسه مشترک شورای وزیران کشور در سال ۲۰۰۹ و افزایش روابط تجاری همگی نشانه‌های این تغییر بودند (James, 2009: 457). ترکیه ایجاد روابط حسنه مشابهی را با ایران تجربه کرد که با وجود مشکلات جدی ایران با آمریکا و اتحادیه اروپا در رابطه با برنامه هسته‌ای حائز اهمیت بود (Ozcan, 2010: 105).

همچنین، وخیم شدن روابط ترکیه با رژیم اسرائیل نیز خصوصیت قابل توجه این دوره است. این روند با بحران به اصطلاح «یک دقیقه» در سال ۲۰۰۹ آغاز شد (که نخست‌وزیر اردوغان حمله نظامی ۲۳ روزه رژیم اسرائیل علیه غزه را مورد انتقاد قرار داد)، و در ادامه آن دیدارهای بیشتر رهبران حماس از آنکارا و موضوع کشتی ماوی مرمره در می ۲۰۱۰ (که ۹ شهروند ترکیه‌ای توسط نیروهای رژیم اسرائیل کشته شدند و به دنبال آن سفیر ترکیه از تل‌آویو فراخوانده شد) پیش آمدند. این رخدادها نه تنها به روابط آنکارا با رژیم اسرائیل آسیب رساندند، بلکه سمبلی از ایجاد روابط حسنه ترکیه با جهان عرب-اسلام خاورمیانه بود، وضعیتی که سیاست خارجی سنتی ترکیه معمولاً مانع آن می‌شد. این سیاست‌ها همچنین پیامی را به عرصه داخلی ترکیه دادند که این کشور نقش «حامی مستضعفین» را در منطقه بازی می‌کند (Ozcan, 2010: 106).

موضوع مهم دیگر در این دوره، جنبه اقتصادی سیاست‌هاست. سیاست خاورمیانه‌ای نه تنها یک محاسبه ژئوپلیتیک است، بلکه به عنوان فرصتی برای نخبگان اقتصادی ترکیه بیان شده است. تقویت روابط تجاری ترکیه با همسایگان خاورمیانه، کشورهای حاشیه خلیج فارس و شمال آفریقا برای حزب عدالت و توسعه فرصتی را فراهم کرد که «نشان می‌داد هیچ‌گونه استراتژی اقتصادی مستدل» نسبت به منطقه در سال‌های اولیه حکومت نداشته و اینک توجیه تشدید تمرکز آن بر خاورمیانه است (Patton, 2006: 515).

مداخله ترکیه در امور منطقه همچنین حول بحث نقش سرمشق یا الگو شکل گرفته است. این مساله، بحث چندان جدیدی نیست و بسته به همزمانی رویدادها افت و خیر داشته است و این گفتمان پس از حملات ۱۱ سپتامبر به اوج خود رسید. اگرچه نقش سرمشق به طور رسمی توسط نخبگان سیاسی ترکیه اعلام نشده است، با این وجود

بخشی از مولفه قدرت نرم ترکیه در منطقه بوده است (Altunisik, 2005: 49). از این رو، سیاست خارجی ترکیه در این دوره را می‌توان با اشاره به سه نکته‌ای که در بالا ذکر شد، خلاصه نمود: یک سیاست خارجی فعالانه، تاکید شدید بر روابط اقتصادی و افزایش نفوذ در خاورمیانه و شمال آفریقا از طریق به‌کارگیری قدرت نرم.

۲-۴. برداشت های نقشی

این بخش بر نقش‌های اشاره شده از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۱ تمرکز دارد. لذا، ۱۱ برداشت نقشی سیاست خارجی ترکیه در رابطه با خاورمیانه در خلال این دوره شناسایی شده است. مشاهدات ما نشان دادند که شش نقش در دوره حزب عدالت و توسعه پیش از قیام‌های عربی دارای اهمیت بودند: «میانجی»، «مدافع صلح و ثبات منطقه‌ای»، «همکار زیرسیستم منطقه‌ای»، «همسایه خوب»، «پل میان تمدن‌ها» و «دولت تجاری». اگرچه این نقش‌ها شامل عناصر متفاوتی از سیاست خارجی هستند، می‌توان استدلال کرد که همگی بر پایه ابزارهای قدرت نرم بنا شده‌اند. با شروع تحولات در منطقه، کاهش آشکاری در برخی از این نقش‌ها به خصوص «میانجی»، «مدافع صلح و ثبات منطقه‌ای»، «همکار زیرسیستم منطقه‌ای» و «همسایه خوب» قابل مشاهده است. تاکید بیشتری بر نقش‌هایی مانند «کشور مرکزی/محوری»، «کشور مستقل فعال»، «توسعه‌گر» (یعنی کمک‌کننده به کشورهای در حال توسعه)، «حامی مستضعفین» و «کشور الگو/سرمشق» انجام شده است. برخلاف دوره پیش از قیام‌های عربی، این نقش‌های جدید به طور مستقیم بر ابزارهای قدرت نرم تاکید نمی‌کنند و نیازمند توانایی‌های مادی بیشتری هستند. نقش «الگو» ممکن است به نظر بر اساس قدرت نرم ساخته شود، اما مشاهدات ما بیان می‌کنند که ارجاعات به این نقش همگام با نقش‌هایی است که نیازمند قابلیت‌های مادی مانند رهبری و ظرفیت تاثیر بر رخدادهای منطقه می‌باشند. نقش «میانجی» بر اساس برداشت نقشی «میانجی-یکپارچه‌ساز» هولستی با اشاره به «برداشت رهبران از یک وظیفه مداوم برای کمک به دو طرف مخاصمه برای رفع اختلافات آنها» بنا شده است (Holsti, 1970: 265). در تحلیل ما، اشاره به مسئولیت میانجی ترکیه در اختلافات میان کشورها به عنوان شاخص‌های این نقش پذیرفته می‌شوند. نقش «مدافع صلح و ثبات منطقه‌ای» اشاره به کشوری دارد که مسئولیت ویژه‌ای را برای دفاع از صلح در منطقه تصور می‌کند. هولستی

این برداشت نقشی را به عنوان «نشان دادن یک تعهد جهانی برای دفاع در مقابل هرگونه تعرض یا تهدید صلح صرف نظر از محل آن تعریف می‌کند» (Holsti, 1970: 272). ما با ارجاعات متعددی به این نقش در سخنرانی‌های رهبران ترکیه مانند این که کشور به مثابه یک «جزیره ثبات» در میان جغرافیای متشنج است، مواجه هستیم و این موارد را به عنوان شاخص‌های این نقش برای پژوهش خود قلمداد می‌کنیم. برای مثال، عبدالله گل - وزیر امور خارجه اسبق در سخنرانی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سپتامبر ۲۰۰۴ می‌گوید «ترکیه هر گونه تلاش را با هدف تقویت صلح و پایداری در منطقه پیرامون خود و ورای آن انجام می‌دهد» (Gul, 2007: 104).

از سوی دیگر، «همکار زیرسیستم منطقه‌ای» اشاره به برداشت دولت از نقش برای ساخت سیستم‌های همکاری منطقه‌ای دارد. هولستی متذکر می‌شود که این نقش اشاره به «تعهدات دوردست به تلاش همکاری جویانه با دیگر دولت‌ها برای ایجاد جوامع وسیع‌تر» دارد (Holsti, 1970:266). سخنرانی‌های رهبران که اشاره به تلاش‌های ترکیه در ابتکار عمل یا نقش فعال در نهادهای منطقه‌ای و تلاش‌های همکاری جویانه دارند، به عنوان شاخص‌های این نقش در نظر گرفته می‌شوند (Aras, 2010: 13)، برای مثال می‌توان اشاره به ترویج نهادهای مشارکتی منطقه‌ای و ابتکارات حکمرانی منطقه‌ای توسط ترکیه مانند سازمان همکاری اسلامی و سازمان همکاری اقتصادی دریای سیاه را بیان کرد.

به علاوه، برداشت نقش «همسایه خوب» به طور مکرر در سخنرانی‌های رهبران حزب عدالت و توسعه به کار رفته است و اشاره به انگیزه ترکیه در بهره‌برداری از روابط دوجانبه مسالمت‌آمیز با همسایگان خود دارد. سخنرانی‌هایی که اشاره به حل کشمکش‌های موجود با کشورهای همسایه دارند به عنوان شاخص‌های این نقش شناخته می‌شوند، زیرا اشاره به سیاست به صفر رساندن مشکلات با همسایه‌ها دارند. نقش «پل میان تمدن‌ها» متفاوت از اظهارات متداول «پل» است. به جای تأکید بر موقعیت ژئواستراتژیک کشور، این نقش اشاره به مسئولیت‌های اندیشه‌ای میان تمدن‌های اسلامی و مسیحی دارد. ارجاعات به گفتگوی تمدن‌ها یا بدل شدن ترکیه به سخنگوی جهان اسلام در غرب به عنوان شاخص‌های این نقش در نظر گرفته می‌شود (Yanık, 2009: 533).

کریشچی نقش «دولت تجاری» را از طریق ملاحظات اقتصادی بیان کرده و استدلال می‌کند که اگرچه اقتصاد عامل مهمی در تعیین سیاست خارجی ترکیه از زمان دوره اوزال

بوده، توجه ناکافی به آن شده است (Kirişçi, 2009: 19). در پژوهش حاضر استدلال بر این است که این نقش اشاره به برداشت‌های رهبران دارد که سیاست خارجی در اصل توسط ملاحظات اقتصادی به ویژه با هدف تنوع‌بخشی به روابط تجاری برانگیخته می‌شود. ارجاعات در رابطه با نیاز به کاهش وابستگی تجاری ترکیه به تنها یک منطقه (عمدتاً اروپا) و ایجاد روابط اقتصادی جدید با مناطقی مانند آفریقا و خاورمیانه، شاخص‌های این نقش هستند. همچنین، نقش «فعال مستقل» اشاره به کشوری دارد که در تلاش برای فزاینده‌تر شدن از خودمختاری مطلق دارد و به دنبال مشارکت فعالانه در تلاش‌های همکاری جویانه، روابط تجاری و روابط دیپلماتیک است تا از استقلال آن حمایت نماید. هولستی این نقش را به عنوان تاکید بر استقلال، خودمختاری، کارکردهای میانجی‌گری احتمالی و برنامه فعال برای گسترش روابط تجاری و دیپلماتیک در حیطه‌های گوناگون جهانی تعریف می‌کند (Holsti, 1970: 262).

نقش «کشور سرمشق/الگو» از نقش «سرمشق» هولستی نشأت می‌گیرد که بر «اهمیت ترویج پرستیژ و دست‌یابی به نفوذ در سیستم بین‌المللی از طریق پیگیری سیاست‌های داخلی خاص تاکید می‌کند» (Holsti, 1970: 267). با اعمال این نقش در مورد ترکیه، استدلال شده است که ترکیه به طور کلی به عنوان یک کشور در حال پیشرفت، دموکراتیک و سکولار با اکثریت مسلمان شناخته می‌شود. با چنین خصوصیتی، ترکیه توسط برخی به عنوان سرمشق یا مدلی برای دیگر کشورهای مسلمان به خصوص در منطقه دیده می‌شود (Tank, 2006: 464). ارجاعات به این کارکرد به عنوان شاخص‌های نقش «کشور الگو» در نظر گرفته می‌شوند.

همچنین، «نقش توسعه‌گر» نیز بر اساس هولستی این‌گونه در نظر گرفته می‌شود: «این برداشت نقش ملی نشان‌دهنده یک وظیفه یا تعهد مشخص برای کمک به کشورهای کمتر توسعه‌یافته است» (Holsti, 1970: 266). کشوری که خود را به عنوان یک توسعه‌گر می‌بیند، پروژه‌های توسعه‌ای را در مناطق یا کشورهای متعدد به همراه می‌آورد. ابتکارات متعدد ترکیه در مناطق در حال توسعه جهان نشان‌دهنده شواهدی برای کاربرد این نقش توسط دولت‌های حزب عدالت و توسعه است. بخش بعدی تغییر در نقش‌های سیاست‌گذاری خارجی ترکیه را از زمان قدرت‌گیری حزب عدالت و توسعه و تاثیر قیام‌های عربی بر این تغییر را مورد بحث قرار می‌دهد.

۵. تاثیر قیام‌های عربی بر برداشت‌های نقشی سیاست‌گذاری خارجی ترکیه (۲۰۱۵-۲۰۱۱)

برداشت‌های نقشی سیاست‌گذاری خارجی حزب عدالت و توسعه در طی بیش از یک دهه در قدرت بودن آن ثابت نمانده‌اند. همان‌طور که اشاره شد، اولین سال‌های حکمرانی حزب عدالت و توسعه با یک سیاست خارجی پویاگرانه شروع شد که بر دورنمای عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا در حین تمرکز بر نقش آن به عنوان «پل میان تمدن‌ها» تاکید داشت. در واقع، سیاست‌های منطقه‌ای و به صفر رساندن مشکلات با همسایه‌ها به عنوان یک سرمایه در درخواست ترکیه برای عضویت در اتحادیه اروپا مورد تاکید قرار گرفته بود. از سال ۲۰۰۹، منازعه بر سر سیاست‌گذاری خارجی ترکیه در جهت تغییر محور و «خاورمیانه‌سازی» سیاست خارجی ترکیه متمرکز بود. در حالی که رهبران حزب عدالت و توسعه اصرار دارند که دورنمای عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا تغییر نکرده است، آنها همچنین به طور فعالانه بر نقش «کشور محوری/ مرکزی» تاکید دارند که به خصوص از جاه‌طلبی‌های تیم رهبری آن در خاورمیانه و شمال آفریقا آشکار است. مشاهده سیاست خارجی ترکیه نسبت به منطقه و نقش‌هایی که ترکیه به خود نسبت می‌دهد نشان می‌دهد از نقش‌های نرم به نقش‌های سخت‌تر از زمان قیام‌های عربی تغییر کرده است. لذا، در ادامه ابتدا نقش‌های کمتر مورد تاکید واقع شده از سال ۲۰۱۱ معرفی شده و سپس بحث خواهد شد که کدام نقش‌های جدید در دستور کار سیاست‌گذاری خارجی ترکیه معرفی شده‌اند.

تاثیر عمده قیام‌های عربی منجر به کاهش نقش‌های ذکر شده در بالا شده است که قبلاً استدلال شد این نقش‌ها بر مبنای ابزارهای قدرت نرم ساخته شده بودند. در عوض، افزایش نقش‌های نیازمند قدرت سخت‌تر یا ظرفیت‌های مادی مشاهده می‌شود. از سال ۲۰۱۱، تحت تاثیر تحولات سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا و قیام‌های عربی مشاهده می‌شود که داووداوغلو و اردوغان هر دو ارجاعاتی را به نقش‌های «کشور مرکزی» و «کشور محوری» می‌دهند. این برداشت نقشی، یک موقعیت مرکزی «جهانی» و موقعیت جغرافیایی و اندیشه‌ای را فرض می‌کند که ترکیه را به عنوان قطب مناطق، فرهنگ‌ها، اتحادها و روابط اقتصادی متفاوت می‌بیند. اظهارات اشاره‌گر به کیفیت‌های مادی و اندیشه‌ای مرکزی، شاخص‌های این نقش هستند. برای مثال، داووداوغلو اشاره می‌کند که

دخالت ترکیه در امور خاورمیانه مانع روابط این کشور با اروپا یا آمریکا نمی‌شود و ترکیه می‌تواند با تمام مناطق مشارکت نماید (Davutoglu, 2010: 551).

از سوی دیگر، اردوغان و داوود اوغلو به طور مداوم ترکیه را به عنوان «حامی مستضعفین» به خصوص از زمان آغاز قیام‌های عربی معرفی کرده‌اند. این نقش عمدتاً اشاره به ماموریتی دارد که ترکیه افرادی که به زعم خود تحت حکومت‌های ستم‌پیشه زندگی می‌کنند را پشتیبانی می‌کند. با مشاهده شدت سرکوب اعتراضات، دولت ترکیه به میزان زیادی بر امنیت معترضان تاکید کرده و بیان می‌کند که یکپارچگی منطقه‌ای بدون دستیابی به امنیت انسانی و ثبات سیاسی ممکن نیست. در دوره پس از قیام‌های عربی، ارجاعات به ترویج حقوق مردم سوریه در عوض حمایت از رژیم ستم‌پیشه آن (به زعم دولت‌مردان ترکیه) به عنوان اشاره مستقیمی به این نقش در نظر گرفته می‌شود. به طور مشابه، تاکید ترکیه بر پشتیبانی از مردم غزه بر میل آن بر حمایت از مردم متأثر از محاصره رژیم اسرائیل تاکید می‌کند.

از دیگر سو، «واسطه» یکی از نقش‌های به شدت بیان شده در اولین سال‌های سیاست خارجی حزب عدالت و توسعه بوده است. ترکیه این نقش را در رابطه با مسئله فلسطین و در روابط سوریه-اسرائیل تا ۲۰۰۹ دنبال کرد، هنگامی که مشکلاتی مانند مناقشه اعراب-اسرائیل به تلاش‌های واسطه‌گری آسیب رساند (Hinnebusch, 2013: 31). با اعتراض دولت ترکیه به حملات رژیم اسرائیل علیه غزه از سال ۲۰۰۹ و بدتر شدن روابط با سوریه از سال ۲۰۱۱، تلاش‌های میانجی‌گرایانه ترکیه متوقف شده‌اند (Davutoglu, 2011: 425). به طور مشابه، ارجاعات به قدرت اقتصادی ترکیه و توانایی سازمان‌دهی تجارت آزادانه و همکاری اقتصادی میان دولت‌های خاورمیانه‌ای نیز کاهش یافته‌اند. به عنوان مثال، تجارت ترکیه با سوریه که تا سال ۲۰۰۹ به ۲/۲ میلیارد دلار رسیده بود، به میزان زیادی تا انتهای ۲۰۱۱ و بعد از آن به علت کشمکش در سوریه و موضع ترکیه علیه دولت سوریه افت چشمگیری کرد (Tur, 2013: 425).

همچنین، تحت تاثیر انقلاب‌های عربی تاکید بر نقش ترکیه به عنوان «پل» میان غرب و شرق یا اسلام و مسیحیت نیز به علت نقش ترکیه به عنوان یک «کشور مرکزی» واقع شده در جغرافیای غنی و چند بعدی کاهش یافته است. اگرچه در ابتدای حاکمیت حزب عدالت و توسعه، به نقش پل میان اسلام و مسیحیت به طور مکرر اشاره می‌شد،

نقش «کشور مرکزی / محوری» اخیراً افزایش چشم‌گیر یافته است. سیاست‌گذاران این کشور معتقد هستند که ترکیه نباید یک منطقه را به منطقه دیگر ترجیح دهد، اما به طور استراتژیک در بهره‌برداری از موقعیت خود در میانه بالکان، آسیا، اروپا و خاورمیانه تلاش کند. برای مثال، هنگامی که مسائل خاورمیانه مورد ملاحظه قرار می‌گیرند، داووداوغلو ادعا می‌کند که ترکیه باید به میراث خاورمیانه‌ای خود نزدیک شود و در مسائل مربوط به بالکان باید به هویت بالکانی خود رجوع نماید (Tur, 2013: 428).

همان سیاست‌گذاران همچنین می‌گویند که موقعیت ترکیه نیازمند مشارکت فعالانه در تلاش‌های همکاری جویانه با کشورهای در همسایگی فوری خود (Davutoglu, 2011: 3) برای ممانعت از کشمکش است، به جای این که یک پل منفعل باشد. مشاهده می‌شود که نقش‌های «کشور مرکزی / محوری» و «مستقل فعال» به طور متقابل همدیگر را می‌سازند. رخداد‌های پس از قیام‌های عربی و فعال‌تر شدن موضع ترکیه در منطقه ثابت می‌کنند که سیاست‌گذاران ترکیه اکنون نقش «کشور مرکزی» را به نقش «پل» ترجیح می‌دهند.

با این وجود، سیاست‌گذاری خارجی ترکیه در محافل آکادمیک و سیاسی از زمان قیام‌های عربی مورد انتقاد قرار گرفته است (Yanik, 2012: 215). یکی از تندترین انتقادات این است که ترکیه از دهه‌ای با سیاست «به صفر رساندن مشکلات با همسایه‌ها» به «به صفر رساندن همسایه بدون مشکل» رسیده است که اشاره به تنش‌های ترکیه و ایران، عراق، سوریه، مصر و ارمنستان دارد. در همین راستا، مورینسون استدلال می‌کند که مسائل مربوط به سیاست به صفر رساندن مشکلات حزب عدالت و توسعه در عدم کاربردپذیری آن نیست، بلکه مفهوم نامتمایز آن است که به سادگی این دکترین را نفی می‌کند. واژه «مشکل» که به درستی تعریف نشده است مفهوم آن را مبهم می‌سازد؛ این واژه می‌تواند اشاره به مسائل بلندمدت و کوتاه‌مدت مانند امور استراتژیک و ژئوپلیتیک و همچنین تهدیدات نسبت به سیاست داخلی و مسائل اجتماعی داشته باشد (Murinson, 2012: 24).

داووداوغلو در پاسخ به این انتقادات اظهار می‌کند که ترکیه هرگز ادعا نکرده است که واقعاً مشکلات را به صفر رسانده است، بلکه این سیاست به معنی تلفیق دوباره با همسایگان برای حل مسائل موجود و ممانعت از بدل شدن این مسائل به روابط خصمانه

است (Davutoglu, 2011: 5). دولت همچنين ادعا می‌کند که حتی در حین پاسخ به تغییرات سریع در خاورمیانه، اصول سیاست خارجی ترکیه در بنیان همان‌گونه مانده‌اند (Davutoglu, 2013: 7). داووداوغلو استدلال می‌کند که نقش «همسایه خوب» صرفاً تجلی سیاست به صفرسازدن مشکلات ترکیه نیست؛ وی معتقد است که یک راه‌حل مسالمت‌آمیز برای قیام‌های عربی شرط ضروری برای تلفیق دوباره ترکیه با همسایگان و حمایت از ابتکارات همکاری جویانه است. با این وجود، تا هنگام دستیابی به چنین راه‌حلی، نقش‌های «همسایه خوب»، «همکار زیرسیستم منطقه‌ای» و «مدافع صلح و امنیت» به تعویق افتاده‌اند و اغلب بر نقش «الگو» تاکید شده است. وی اظهار می‌کند: «هنگامی که گذار منطقه‌ای کامل شود، ما به کار خود نسبت به یکپارچه‌سازی منطقه‌ای با اصل به صفر رساندن مشکلات با همسایه‌ها ادامه می‌دهیم». اکنون، با تاکید بر دموکراسی و آزادی، صاحب‌منصبان حزب عدالت و توسعه برای دستیابی به «توازن میان امنیت و آزادی در منطقه» فعالیت می‌کنند (Davutoglu, 2013: 8).

بر این اساس، با افزایش انتقادات درباره سیاست‌های ترکیه پس از سال ۲۰۱۱ در قبال منطقه، محافل سیاسی و آکادمیک در تلاش برای یافتن پاسخ به این پرسش هستند که آیا ترکیه می‌تواند به عنوان الگویی برای دولت‌های خاورمیانه در این روند سریع تغییرات در نظر گرفته شود. تحت فشار گذاشتن دیگران برای اتخاذ خصوصیات ترکیه، خطرهای و چالش‌های خود را مانند ناکامی احتمالی در دولت‌های عربی دارد. متون علمی در این زمینه همچنين استدلال می‌کنند که سیاست‌های محاسبه نشده ترکیه برای بدل شدن به یک کشور الگو، منجر به وخیم شدن روابط دو جانبه با دولت‌های خاورمیانه شده است (Grigoriadis, 2013: 13). به بیان مابلی، «برخی ناظرین دموکراسی خواه دوست دارند که ترکیه پویایی متوازن دیالکتیکی را در سیاست خارجی خود به کار ببرد» که علایق و ارزش‌های همبستگی و آزادی انسانی را هماهنگ می‌کند (Mabley, 2012: 95). اونیش به نتیجه مشابهی از طریق چشم‌انداز نظری متفاوتی دست یافته است. وی استدلال می‌کند که از آغاز قیام‌های عربی، سیاست خارجی ترکیه با «دوراهی (معمای) اخلاقیات در برابر منافع مواجه شده است» (Onis, 2012: 61). در حالی که یک دورنمای کاملاً اخلاقی نیازمند پشتیبانی بی چون و چرا از جنبش عمومی دموکراتیک در منطقه است، ترکیه همچنين باید (مانند مورد لیبی) روابط اقتصادی و سیاسی خود را با دولت‌های

موجود سامان‌دهی دوباره کند.

در مجموع، به عنوان شاهدی بر این ماجرا، سیاست خارجی فعالانه ترکیه طرح‌ریزی شده توسط رهبران حزب عدالت و توسعه در طی یک دهه و اندی که این حزب در قدرت بوده به علت تحولات متقاطع قابل توجه، تغییر اساسی کرده است. دولت با دورنمای عضویت فعالانه در اتحادیه اروپا با تاکید بر دارایی‌های اندیشه‌ای ترکیه به عنوان یک پل بالقوه میان تمدن‌ها، یک میانجی در نزاع‌های منطقه‌ای و یک الگوی سکولار/دموکراتیک برای رژیم‌های خاورمیانه‌ای شروع کرد. با این وجود، با مبهم شدن دورنمای عضویت در اتحادیه اروپا در دوره دوم حزب عدالت و توسعه و علی‌الخصوص بعد از انقلاب‌های عربی در سال ۲۰۱۱، رهبران این حزب بر نقش «کشور محوری/ مرکزی» تاکید داشتند که به طور فعالانه و مستقل با سیاست منطقه‌ای مرتبط بود.

در نهایت، همان‌طور که در متون علمی این زمینه استدلال می‌شود، ترکیه در تلاش برای توسعه زیرسیستم‌های همکاری منطقه‌ای و تجاری در عین تاکید بر نقش آن در حل نزاع‌های منطقه‌ای بود. از این رو، استدلال پژوهش حاضر این است که تغییر از «نقش پل» چندبعدی به نقش‌های «کشور محوری/ مرکزی»، «کشور مستقل فعال» و «توسعه‌گر» در دوره دوم حزب عدالت و توسعه مشاهده شدند که با قیام‌های عربی اخیر برای شامل کردن «مدافع صلح و ثبات منطقه‌ای»، «حامی مستضعفین» و «سرمشق/ الگو» شدت یافته است.

نتیجه

همان‌طور که مورد بررسی قرار گرفت، ارتباط متقابل سودمند بین ادبیات تحلیل سیاست‌گذاری خارجی و نظریه روابط بین‌الملل مندرج در نظریه نقش وجود دارد. رویکردهای سیستمیک ارائه شده توسط سه نظریه اصلی روابط بین‌الملل (نئورئالیسم، سازهانگاری و نهادگرایی نئولیبرال)، نیروهای اصلی نظریه روابط بین‌الملل و انگیزه‌های دولت را نه با شرح مفصلی از فرآیندها یا منابع سیاست خارجی دولت فراهم می‌کند. درک و تبیین رفتار دولت در حوزه بین‌الملل می‌تواند بهتر از طریق اتخاذ رویکرد کارگزار خاص ارائه شده توسط ادبیات تحلیل سیاست‌گذاری خارجی به دست آید. در این راستا، نظریه نقش یک راه مفید برای توضیح اینکه چگونه چنین انگیزه‌ها یا دینامیک‌های عمده‌ای

ظهور می‌کنند، فراهم می‌آورد.

تجربه ترکیه که در این مقاله مورد بحث و بررسی قرار گرفت، مثالی از چگونگی تحقق این هدف را ارائه می‌نماید. تحولات جهان عرب به تغییرات قابل توجهی در نظم و ترسیم الگوهای رقیب منطقه‌ای منجر شده است. یکی از ویژگی‌های بحران‌های بین‌المللی و منطقه‌ای، نقش آفرینی بازیگران و کنشگران ذینفع می‌باشد. اگر بخواهیم مباحث خاورمیانه را به درستی تحلیل کنیم، بایستی متغیر بازیگر مداخله‌گر و بازیگران منطقه‌ای را نیز مورد توجه قرار داد. هر چند پارادایم‌های حاکم بر این منطقه قبل و بعد از جنگ سرد دچار تغییرات بنیادین شده است، اما وجه رقابت بر سر ارائه الگو یا مدل‌های مطلوب در منطقه، امری اجتناب‌ناپذیر است. بر این اساس، بازیگران سعی می‌نمایند با تاثیرگذاری و نقش آفرینی در تحولات موجود، مدل مطلوب خود را تعریف و به ارائه تصویری مطلوب از خود بپردازند که نتیجه آن افزایش دامنه نفوذ و تاثیرگذاری بر معادلات و پویای موجود است. از این رو، اگرچه تحولات عمیق و پرشتاب منطقه خاورمیانه، زمینه مناسبی را برای نقش آفرینی بازیگران مختلف منطقه‌ای و بین‌المللی فراهم ساخته است، اما تعارض در این نقش آفرینی‌ها برخی از این دولت‌ها را با چالش‌هایی روبرو ساخته است. در همین زمینه، ترکیه از جمله آن بازیگرانی است که نقش پررنگی در تحولات اخیر منطقه داشته است. از آغاز خیزش‌های معروف به بهار عربی در منطقه خاورمیانه ترکیه کوشیده است تا همواره نقشی پویا و فعال در این خیزش‌ها داشته باشد، نقشی که در بسیاری از موارد همراه با تناقض‌هایی بوده است و همچنین دچار تحولاتی نیز شده است. از یک سو، با مطرح شدن الگوی دموکراسی ترکیه (به‌ویژه مبتنی بر تجربه‌ها و موفقیت‌های حزب عدالت و توسعه)، فرصت گران‌سنگی برای این کشور برای بسط نفوذ در تحولات منطقه پدید آمد و از سویی دیگر، مواضع متفاوت و تا حدودی متناقض ترکیه در قبال تحولات مصر و تونس (حمایت از اعتراضات مردمی) و تحولات لیبی، بحرین و یمن (حمایت از وضع موجود و رژیم‌های سیاسی مستقر) چالش بزرگی را فراروی دولت‌مردان سکولار اما مسلمان این کشور قرار داده است. لذا، تجزیه و تحلیل برداشت‌های نقشی سیاست‌گذاری خارجی ترکیه می‌تواند برای افزایش ظرفیت توضیحی نظریه نقش مورد استفاده قرار گیرد. نظریه نقش را می‌توان در توضیح مقاصد خاص سیاست خارجی کشورها مورد استفاده قرار داد. قبل از انقلاب‌های عربی، سیاست‌گذاران خارجی حزب عدالت و توسعه

استدلال می‌کردند ترکیه باید نقش فعال و مرکزی در منطقه ایفا کند. با این حال، مقاومت اولیه ترکیه، اما پشتیبانی بعدی آن از عملیات ناتو در لیبی نشان می‌دهد که در تحلیل نهایی، نخبگان ترکیه با توجه به قابلیت‌های کشور خود در برابر دیگران در سیستم بین‌المللی عمل کرده‌اند. هرچند برداشت‌های ذهنی نخبگان از نقش منطقه‌ای ترکیه بر اساس رهبری و همبستگی با دولت‌های مسلمان بود، اما زمانی که با انتخاب‌های سخت مربوط به انقلاب‌های عربی مواجه گردید، سیاست‌گذاران خارجی ترکیه در راستای تعهدات خود در برابر ناتو به تصمیم‌سازی پرداختند. نظریه رئالیستی ساختاری و رویکرد سیاست قدرت ممکن است توضیح جامع‌تری برای این مورد ارائه کنند. تاکید رئالیستی بر اثر هرج و مرج بین‌المللی بر رفتار دولت تاکید دارد که کشورها نیازمند قدرت و اتحاد برای اطمینان از امنیت و بقای خود هستند. بنابراین، در نهایت، تصمیم ترکیه مبنی بر همراهی با ناتو در لیبی نشانه‌ای از انگیزه حفظ خود بوده است. پاسخ ترکیه به قیام‌های عربی و بحران سوریه نیز تاثیر کمربند تحولات داخلی و چگونگی این که جهان‌بینی نخبگان حاکم ممکن است در سیاست‌گذاری خارجی یک کشور دخالت کرده و بین قابلیت‌های داخلی و فشارهای ساختاری سیستم بین‌المللی در یک تحلیل واقع‌گرایی نوکلاسیک ایجاد تنش نماید، مشخص می‌کند.

به طور مشابه، تلاش ترکیه برای ایفای نقش «همکار زیرسیستم منطقه‌ای» از طریق تاسیس نهادها در منطقه و همکاری با کشورهای منطقه پیش از شروع انقلاب‌های عربی می‌تواند از طریق یک چارچوب نهاد‌گرای نئولیبرال مورد مطالعه قرار گیرد. ارجاعات مکرر سیاست‌گذاران خارجی ترکیه به نقش رهبر منطقه‌ای را می‌توان در مفهوم «هژمونی» پارادایم لیبرال درک نمود. ترکیه، به عنوان یک قدرت متوسط در نظام بین‌الملل، ابتدا با هدف گسترش حوزه نفوذ خود در منطقه از طریق ایجاد طرح‌های همکاری اقدام نمود. به طور مشابه، تغییر ترکیه از چشم‌انداز «پل بین قاره‌ها» به سوی رویکرد «پل بین تمدن‌ها» می‌تواند به صورت جامع از طریق ترکیب یک رویکرد سازه‌نگارانه ونتی با برداشت‌های نقشی موجود توضیح داده شود. نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل چارچوب کلی را ارائه می‌دهد که متغیرهای خاصی را بیش از دیگر متغیرها مورد تاکید قرار دهد، در حالی که ادبیات تحلیل سیاست‌گذاری خارجی بر تبیین‌های تفصیلی کارگزار خاص تمرکز دارد. در آخر، از دیدگاه یک نظریه نقش، استدلال بر این است که می‌توان از مزایای رویکردهای

سیستمیک و کارگزار خاص برای افزایش قدرت توضیحی پژوهش استفاده نمود. در مجموع، با عنایت به محورهای مطروحه در پژوهش حاضر، می‌توان نتیجه گرفت که برداشت‌های نقش ملی ترکیه تحت تاثیر تحولات سیاسی خاورمیانه و انقلاب‌های عربی دچار تغییر و تحول شده است. ترکیه در تلاش برای توسعه زیرسیستم‌های همکاری منطقه‌ای و تجاری در عین تاکید بر نقش آن در حل نزاع‌های منطقه‌ای بود. از این رو، بر اساس استدلال پژوهش حاضر مبنی بر این‌که تغییر از «نقش پل» چندبعدی بر مبنای قدرت نرم به نقش‌های «کشور محوری/ مرکزی»، «کشور مستقل فعال» و «توسعه‌گر» در دوره دوم حزب عدالت و توسعه مشاهده شدند، با قیام‌های عربی اخیر برای شامل کردن «مدافع صلح و ثبات منطقه‌ای»، «حامی مستضعفین» و «سرمشق/ الگو» بر اساس رویکردهای مادی‌تر و سخت شدت یافته است. *



کتابنامه

منابع انگلیسی

- Altunışık. M. B. (2005). The Turkish Model and Democratization in the Middle East. *Arab Studies Quarterly*, 27 (1-2).
- (2008). The Possibilities and Limits of Turkey's Soft Power in the Middle East. *Insight Turkey*, 10 (2).
- Altunışık M. B and Özlem T. (2006). From Distant Neighbors to Partners? Changing Syrian-Turkish Relations, *Security Dialogue*, 37 (2).
- Aras, B. (2002). *The New Geopolitics of Eurasia and Turkey's Position*. Psychology Press.
- Aras, B and A. S. Gorener. (2010). National role conceptions and foreign policy orientation: the ideational bases of the Justice and Development Party's foreign policy activism in the Middle East, *Journal of Balkan and Near Eastern Studies*, 12 (1).
- Baehr, P. R. (2000). Trials and Errors: The Netherlands and Human Rights. in *Human Rights and Comparative Foreign Policy*. D. P. Forythe (ed.). Tokyo, New York, Paris, United Nations University Press.
- Barkey, H. J. (2011). Turkish Foreign Policy and the Middle East, *Ceri Strategy Papers*, 10.
- Barnett, M. (1993). Institutions, Roles and Disorder, The Case of the Arab States System, *International Studies Quarterly*, 37 (3).
- Barzegar, K. (2011). Iran-Turkey's Role in Solving the Syrian Crisis, *Institute for Middle East Strategic Studies*.
- Breuning, M. (1995). Words and Deeds: Foreign Assistance Rhetoric and Policy Behavior in the Netherlands, Belgium and the United Kingdom, *International Studies Quarterly*, 39 (2).
- Chafetz, G. et.al. (1996). Role Theory and Foreign Policy: Belarussian and Ukrainian Compliance with the Nuclear Nonproliferation Regime, *Political Psychology*, 17 (4).



- Davutoglu, A. (2001). *Strategic Depth: Turkey's International Position*. Istanbul: Kure Yayinlari Press.
- (2010). *Stratejik Derinlik, İstanbul*. Küre Yay Press.
- (2013). *Zero Problems in a New Era*. Available at: http://www.foreignpolicy.com/articles/2013/03/21/zero_problems_in_a_new_era_turkey.
- (2013). *Vision 2023: Turkey's Foreign Policy Objectives, Turkey Investor Conference. The Road to 2023*. Available at: <http://www.mfa.gov.tr/speech-entitled- vision-2023 -turkey s-foreign-policy-objectives -delivered-byh e -ahmet-davutoglu -minister-of-foreign-af.en.mfa>.
- Dagi, I. (2007). *Pro-Western Kemalists: A Western illusion*. http://www.todayszaman.com/columnists/ihsan-dagi_105423-pro-western-kemalists-a-western-illusion.html.
- Ertuğru, D. (2012). *A Test for Turkey's Foreign Policy: The Syria Crisis*. TESEV Foreign Policy Program.
- German Marshall Fund of the United States*, (2010). Available at: http://trendsgmfus.org.php5-23.dfw1-2.websitetestlink.com/?page_id3175
- Granatstein, J. L. (1992). Peacekeeping: Did Canada Make a Difference? And What Difference Did Canada Make?. in *Towards a New World: Readings*. J. English and N. Hillmer (eds.). History of Canadian Foreign Policy, Toronto, Lester.
- Grigoriadis, L.N. (2013). Learning from the Arab Spring: Turkish Foreign Policy in Flux, *Middle Eastern Studies Programme*, (32).
- Gül, A. (2007). *Horizons of Turkish Foreign Policy in the New Century, Ankara*, Dışişleri Bakanlığı Yay.
- Harnish, S. (2011). Role Theory: Operationalization and Key Concepts. In *Role Theory in International Relations: Approaches and Analyses*. S. Harnish, C. Frank and H. W. Maull. Oxon: Routledge.
- Hedetoft, U. (1993). National Identity and Mentalities of War in Three EC Countries, *Journal of Peace Research*, 30 (3).
- Hudson. V. (2005), Foreign Policy Analysis: Actor-Specific Theory and the Ground of International Relations, *Foreign Policy Analysis*, (1).
- Holsti. K. J. (1970). National Role Conceptions in the Study of Foreign Policy, *International Studies Quarterly*, 14 (3).
- Hinnebusch. R and Ö. Tür. (2013). *Turkey Syria Relations: Between Enmity and Amity*. England: Ashgate Publishing Limited.
- Hymans, J. E. C. (2006). *The Psychology of Nuclear Proliferation: Identity, Emotions and Foreign Policy*. Cambridge: Cambridge University Press.

- Ifantis, K., D. Triantaphyllou and A. Kotelis. (2015). National Role and Foreign Policy: An Exploratory Study of Greek Elites. Perceptions towards Turkey. *Hellenic Observatory Papers on Greece and Southeast Europe*.
- Istanbul summit tries to increase pressure on Syria*. (2012). Available at: <http://www.bbc.co.uk/news/world-middle-east-17576134>.
- James, C. C and Ö. Özdamar. (2009). Modeling Foreign Policy and Ethnic Conflict: Turkey's Policies towards Syria, *Foreign Policy Analysis*, 5 (1).
- Kohen, S. (2012). *Is Turkish Foreign Policy Too Ambitious?*. Available at: <http://www.al-monitor.com/pulse/politics/2012/04/overly-ambitious.html>.
- Kardaş, S. (2012). From Zero Problems to Leading the Change: Making Sense of Transformation in Turkey's Regional Policy, Turkey Policy Brief Series, *International Policy and Leadership Institute*, 5.
- Keyman, E. F. (2013). Rethinking Turkish Foreign Policy, *The Journal of Turkish Weekly*. Available at: <http://www.turkishweekly.net/columnist/3758/rethinking-turkish-foreign-policy.html>.
- Keohane, R. O. (1984). *After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy*. Princeton: Princeton University Press.
- Kirisci, K. (2009). Transformation of Turkish Foreign Policy; the Rise of the Trading State, *New Perspectives on Turkey*, 40.
- Krotz, U. (2002). National Role Conceptions and Foreign Policies: France and Germany Compared, *Minda de Gunzburg Center for European Studies*, Harvard University.
- Mabley, B. (2012). The Arab, THE ARAB AGGIORNAMENTO IN SYRIA: TURKEY'S FOREIGN POLICY METAPHORS, *TURKISH POLICY QUARTERLY*.
- Marjanyan, A. (2012). *Nuclear Turkey*, *Globus Analytical Journal*, # 4, Naravank Foundation. Available at: http://noravank.am/eng/articles/detail.php?ELEMENT_ID=6473.
- Murinson, A. (2012). Turkish Foreign Policy in the Twenty-First Century, *Mideast Security and Policy Studies*, (97).
- Özcan, N. A and Ö. Özdamar. (2010). Uneasy Neighbors: Turkish-Iranian Relations since the 1979 Islamic Revolution, *Middle East Policy*, 17 (3).
- Önis, Z. (2012). Turkey and the Arab Spring: Between Ethics and Self-Interest, *Insight Turkey*, 14 (3).
- Patton, M. J. (2006). The Economic Policies of Turkey's AKP Government: Rabbits from a Hat?, *Middle Eastern Journal*, 60 (3).
- Phillips, Ch. (2012). Into the Quagmire: Turkey's Frustrated Syria Policy, *Middle East and North Africa Programme*, Chatham House.

- Peterson, L. (2002). The Pentagon Talks Turkey, *The American Prospect*, 13 (16).
- Raptopoulos, N. (2004). Rediscovering its Arab Neighbours? The AKP Imprint on Turkish Foreign Policy in the Middle East, *Les Cahiers du RMES*.
- Rikard. B and O. Elgström. (2012). Conflicting Role Conceptions? The European Union in Global Politic, *Foreign Policy Analysis*, (8).
- Rosenau, J. (1966). Pre-Theories and Theories of Foreign Policy. in *Approaches to Comparative International Politics*. R. B. Farrell (ed.). Evanston: Northwestern University Press.
- (1984). A Pre-Theory Revisited: World Politics in an Era of Cascading Interdependence, *International Studies Quarterly*, 28 (3).
- Tank, P. (2006), Dressing for the Occasion: Reconstructing Turkey's Identity?, *Journal of Southeast European and Black Sea Studies*.
- Taspınar. O. (2012). Turkey's Strategic Vision and Syria, *Center for Strategic and International Studies*, The Washington Quarterly.
- (2011). *The Three Strategic Visions of Turkey*. Available at: http://www.brookings.edu/~media/research/files/papers/2011/3/08%20turkey%20taspinar/0308_turkey_taspinar.pdf.
- Taydaş. Z and Ö. Özdamar. (2013). A Divided Government, an Ideological Parliament, and an Insecure Leader: Turkey's Indecision about Joining the Iraq War, *Social Science Quarterly*, (94).
- Tewes, H. (1998). Between Deepening and Widening: Role Conflict in Germany's Enlargement Policy, *West European Politics*, 21 (2).
- Thies, C. (2009). Role Theory and Foreign Policy, *International Studies Association Compendium Project*, Foreign Policy Analysis Section.
- Thies. C. G and M. Breuning. (2012). Integrating Foreign Policy Analysis and International Relations through Role Theory, *Foreign Policy Analysis*, (8).
- Thies, Cameron G. and M. Breuning. (2012). Intergrading Foreign Policy Analysis and International Relations through Role Theory. *Foreign Policy Analysis*.
- Walker, S. (1987). Role Theory and Origins of Foreign Policy. Ch. F. Hermann, Ch. Kegley, J. Rosenau (eds.), *New Directions in the Study of Foreign Policy*, London: Harper Collins.
- (2010). *Binary Role Theory and Foreign Policy Analysis*. ISA: New Orleans.
- Waltz. K. (1979). *Theory of International Politics*, Reading, Massachusetts. Addison-Wesley Publishing
- Wendt, A. (1999), *Social Theory of International Politics*. Cambridge, Cambridge University Press.
- Yanik, L. (2009). The Metamorphosis of Metaphors of Vision: "Bridging" Turkey's

- Location, Role and Identity After the End of the Cold War, *Geopolitics Quarterly*, 14 (3).
- (2011). Constructing Turkish 'Exceptionalism': Discourses of liminality and hybridity in post-Cold War Turkish Foreign Policy, *Political Geography*, (30).
- (2012). Foreign Policy During 2011 Parliamentary Elections in Turkey: Both an Issue and Non-issue, *Turkish Studies*, 13 (2).
- Zakaria. F. (2007). *Worries about Turkey are Fact-Free Paranoia*. Available at: <http://www.TheDailyBeast.com/newsweek/2007/05/13/a-quiet-prayer-for-democracy>. Html.

